

حضرت
امیر(سلام الله علیه)
فرمود اگر شما فکر
سیاسی دارید،
فکر اجتماعی
دارید، می خواهید
کشور را اداره کنید،
ستون اداره کشور،
رضایت مردم
است. یک عده
خواص را شما
بخواید راضی
نگه بدارید توده
مردم می رنجند.

به نام شاه است. شاه مملکت این قانون را باید اجرا کند. قانون دارد، استبداد نیست، ولی تنها کسی که مسئول و مجری قانون است، شخص شاه است. قسم سوم حکومت های حزبی است. در کشوری مثلاً و حزب رسمی است. این حزب برنامه های خاص خودش را دارد در مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، دیدی دارد، آن حزب هم بشرح ایضاً. هر کدام رأی آوردند، همان حزب کشور را اداره می کند. قسم چهارم حکومت دموکراسی است، مردمی است، نه شخص معین است بی قانون، نه شخص است با قانون و نه حزب خاص است بلکه آرای مردم است. این می شود مردم سالاری. این ها خیال می کردند که حکومت همین چهار قسم است اما همین قسم چهارم که حکومت مردمی است گاهی حکومت مردمی است بر اساس آرای خود مردم؛ این همان دموکراسی است که دیگران دارند، یک وقت حکومت مردمی است بر اساس ایمان مردم که مردم دینی را پذیرفتند، وحی و شریعتی را پذیرفتند، قانون الهی را پذیرفتند، این می شود مردم سالاری دینی. آنچه از روح القوانین و امثال آن برمی آید، اولین اشکالش این است که این حصر، حصر استقرایی است، حصر عقلی نیست. اقسام بیش از چهار قسم است. دومین اشکال این است که اصلاً این پایه علمی ندارد. اگر کسی خواست حصر کند، باید بین نفی و اثبات باشد. اگر بین نفی و اثبات شد، انسان در یک چارچوب مشخصی حرف می زند. این [تقسیم بندی] از اول باید این چنین سامان بخشی بشود که اداره کشور یا با قانون است یا نه، اگر با قانون نبود می شود استبداد و امثال ذلك، اگر با قانون بود آن قانون یا الهی است یا مردمی، اگر الهی است که آن نظام می شود نظام اسلامی، اگر مردمی شد آن سه قسم را زیر مجموعه خود دارد. حالا اگر الهی شد هم به چند نحو ممکن است اجرا بشود.

اصالت رضایت مردم

به هر تقدیر یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه)
دارد که فرمود اگر شما فکر سیاسی دارید، فکر
اجتماعی دارید، می خواهید کشور را اداره کنید، ستون اداره کشور، رضایت مردم است.
یک عده خواص را شما بخواید راضی نگه بدارید توده مردم می رنجند. آن را قبلاً فرمود
که رضایت خواص اثر ندارد. بعد فرمود: «وَإِنَّمَا»، به صورت حصر ذکر فرمود: «وَإِنَّمَا عَمَادُ
الدِّينِ»؛ یعنی اگر سیاستدان بخواید دینی باشد، فرهنگتان بخواید دینی باشد،
اجتماعتان بخواید دینی باشد، اقتصادتان بخواید دینی باشد، باید خواسته مردم تأمین
بشود؛ یعنی مردم بتوانند آبرومندانه بدون فقر و فلاکت زندگی کنند. چون مستحضرید
که در اسلام وام گیری مکروه است. یک وقت انسان مضطر می شود، هیچ چاره ای ندارد،
این چیز دیگری است؛ اما کسی بخواید کشور را با وام اداره کند، این صحیح نیست.
ما دو بحث در فقه داریم، یکی دین است، یکی قرض که دو بحث کاملاً جدای از
هم اند. دین این است که انسان گاهی نسیه معامله می کند، گاهی تصادف می کند،
دیه باید بپردازد، گاهی اشتبهاً مال کسی را گرفته، این بر اساس «علی الید ما اخذت
حتی تؤدی» [۲] ضمانت ید است و می شود دین؛ این عقد نیست. انسان چه بخواید چه
نخواهد وقتی مال مردم را تلف کرده، بد حکار است. یک بحث هم در فقه است به نام
قرض، این غیر از دین است. قرض، عقد است، ایجاب دارد، قبول دارد که مسئله ربا